

فصل سوم

در مملکت آشور

باب اول

در بیان نینوی و بابل

این دولت مشهور است به دولت آشور، نظر به نسبت او به آشوربن سام بن نوح، اولین پادشاه آن مملکت در موقع متفرق شدن مردم در عالم. چنانچه ذکر شد، جماعتی از مردم در سرزمین شنعار نزدیک برج بابل قرار گرفتند و نظر به گرمی هوا و حاصل خیزی خاک آن قطعه، شروع به آبادانی آن کرده و رفته رفته قریه‌ها و شهرها در آن بنیاد نهادند. و چون امور آن قبایل انتظام یافته و کارشان رونق گرفت، دستجات با یکدیگر اتفاق نموده و مرتبط شده و از این اتحاد و ارتباط یک ملت مستقل و هیئت اجتماعی ممتدی تشکیل یافته و اولین مملکت عالم شناخته شد. موقعیت این مملکت در شرق دجله بود. که از طرف شمال محدود می‌شد به ارمن، و از طرف مغرب محدود بود به بین‌النهرین و از طرف شرق به بلاد (مدی) و از جنوب به (بابل) بابیلونیا که در آن زمان از مملکت آشور منفصل و مستقل بود.

[۳۵] اولین پادشاه این دولت، (آشور) مذکور بود و چنانکه گفته شد این دولت به نام او نامیده شد. آشور پادشاه مقتدری بود با شوکت و بزرگواری و او بود که شهر نینوی را سنه ۲۲۲۹ قبل از مسیح بنیاد نهاد و از برای او حصار و باروئی بلند که ارتفاع آن ۵۰ ذراع بود بنا نهاد و برای دیده‌بانی و نگهداری آن پانزده برج ساخت که ارتفاع هر یک از آنها صد ذراع بود.

می‌گویند که شهر نینوی به قدری بزرگ و وسیع بوده است که در کمتر از سی ساعت ممکن نبوده است که دور او را پیاده قدم نمود. و اخیراً یکی از سیاحان اروپائی از خرابه‌های نینوی جائی را کشف کرده است و در آنجا پاره‌اشیاء و ادوات و خطوط و نقوش و تصویر و مجسمه‌های سنگی و غیره بدست آورده و قسمتی را به فرانسه و قسمتی را به انگلیس و سایر بلاد اروپا فرستاده است.

بابل، پایتخت بابلونیا، شهری بوده است بزرگ و مشهور. عظیم‌تر از نینوی، چه از حیث وسعت و چه از حیث جمعیت و چه از حیث قشنگی و رونق. که آن را نمرو، نبیره‌ی حام یعنی پسر ششم گوش بن حام که معاصر با آشور بود، بنا نمود. شهر بابل در وسط جلگه سبز با طراوتی واقع شده بود که نهر فرات از شمال آن داخل شده و از جنوب آن خارج می‌شد و دو باروی عظیم بر گرد او کشیده شده بود که محیط آنها شصت میل و عرض هریک هشتاد و هفت قدم بود، به طوری که شش عراده پهلوی هم از بالای هر بارو عبور می‌نموده، و ارتفاع هر دیوار سیصد و پنجاه قدم بوده و این شهر صد دروازه داشته است از مس، که به هر ضلع آن بیست و [۳۶] پنج در واقع می‌شده، و بیست و پنج بازار یا خیابان داشته که از شرق به غرب و از شمال به جنوب کشیده شده بود، یعنی از هر دری خیابانی ممتد شده و به در مقابل اتصال می‌یافته است. و شهر بابل به واسطه این بازارها به ۶۷۶ مربع تقسیم گردید که در اطراف این مربعات، عمارات بنا شده و در وسط آنها باغچه‌های نیکو و بساتین و تفرج‌گاه‌ها طرح شده بوده است. و در میان شهر بتکده (بعل) معبود آشوریان بوده که ملکه (سمیرامیس) که ذکرش خواهد شد، آن بتکده را بنا نمود و در آن، مجسمه از طلا برای بت مزبور قرار داده بوده است که ۴۰ قدم قد او بود. و نیز بتکده مذکور بزرگترین بتکده‌ها محسوب می‌شده و بلندترین بنائی بوده است که نوع بشر بنیاد نهاده، چه ارتفاع آن ۶۶۰ قدم و از بزرگترین اهرام مصر نیز بلندتر بوده است. هیروودوت مورخ یونانی در وصف بتکده مزبور می‌نویسد که: بنای مزبور چهار گوشه و از هر گوشه تا گوشه دیگر ۴۰۰ ذراع مساحت داشته و در میانه آن، برج بزرگی بوده است که ششصد قدم ارتفاع داشته و بر این برج، هفت برج دیگر مرتبه به مرتبه برآورده بودند که بلندی هریک ۷۵ قدم بود و در برج زیرین، عبادت گاهی بوده است از طلا و در آن، خوانی از طلا گذارده شده و در برج زیرین، پرستش‌گاه دیگری بوده و در او مجسمه از طلا نهاده و نزدیک آن مجسمه، خوانی و کرسی از طلا جای داده بود که بهای آنها مساوی با ۲۲۵ میلیون (غروش) بوده است.

[۳۷] در خارج پرستش‌گاه اخیر دو قربانگاه بوده است. یکی از طلا که حیوانات ماده را در آن قربانی می‌کرده‌اند و دیگر که خیلی بزرگ بوده است برای قربانیهای عادی آماده می‌شده است. و هر ساله در عید خدای مذکور، (۳۰۰۰) سه هزار «اقه» بخور می‌سوخته‌اند.



باب دوم

در سرگذشت ملکه سمیرامیس

ملکه سمیرامیس که سابق هم نامبرده شد، زن (تینوس) پادشاه بود که در مملکت آشور فرمانروایی داشته، و بر جمیع ممالک بین نهر هند و دریای سفید، دست یافته بوده است. ملکه مزبور پس از مرگ شوهرش زمامدار امور کشور آشور شده و همت خود را صرف زینت و نیکوئی و آبادانی شهر بابل نموده و در آن شهر، بناهای بزرگ و بتکده‌های سترک بنیاد نهاده و کوشک‌ها و باغات و قنآه‌ها و پل‌ها و عمارات منقش و مُذهب و گلگشت‌ها و غیره ایجاد نمود.

عجب اینکه ملکه سمیرامیس بدانچه از بزرگی و جاه فرمانروائی و دستگاہ و رامش و آسایش که داشت، قناعت نکرده و طمع او، او را به کشورستانی و دست یافتن [۳۸] بر باقی ممالک دنیا تحریص و ترغیب می‌نمود. و سپس که بر کشور مصر و حبشه و تمام شهرهای فلسطین دست یافته بود؛ با لشکری‌گران به هندوستان که در جنوب شرقی مملکت آشور واقع بود تاختن برد.

پادشاه هند در آن روزگار، مردی غنی و با اقتدار بود و چون شنید که ملکه سمیرامیس برای گرفتن کشور او پیشقدمی نموده است، پیشتاز شده و لشکر جرّاری گرد آورده و قلعه‌ها را از عساکر و حشم محکم ساخته و برای دفاع دشمن حاضر نشست. پادشاه هند، پیلهایی داشت که از کوچکی، آنان را به حمله‌گری و هجوم به صفوف دشمن تربیت نموده بودند که این فیله‌ها به لشکرگاه دشمن تاخته و سواران را از پشت زین به خرطوم به زمین انداخته و لگدکوب می‌کردند. وقتی که ملکه سمیرامیس به شهرستان پادشاه هند نزدیک شد و حکایت فیلان را شنید بر خود بیمناک شد و از تصرف و تسخیر خائف گشت و چون در لشکرگاه خود، قوه‌ی که بتواند با قوای فیلان هند برابری کند نداشت؛ تدبیری به خاطرش رسیده و خواست که با حيله و نیرنگ این بلیه را تلافی نماید. بر این تدبیر به رؤسای لشکری امر نمود که سه هزار گاو زرد پوست را کشتند و پوست آنان به هیکل فیل بیرون کشند و آن پوست‌ها را بر شتران بپوشانند. سرداران چنین کردند و شتران پیل صورت را در پیشاپیش لشکر آشور قرار دادند که بدین واسطه دشمن از استعدادات [۳۹] آشوریان بیمناک شده و از قوای حریبه آنان به هراس افتد. پس از آنکه دو لشکر روبرو شدند پادشاه هند با فیل‌های حقیقی خود پیش

رانده ملکه سمیرامیس نیز با سواران و شتران و پوست‌های گاو خود جلو آمده و چون دو سپاه نزدیک رسیدند، حیلۀ سمیرامیس بر هندیان آشکار شده و دانستند که فیلی در کار نیست و آنچه به نظر می‌رسد خود تدبیری است میان خالی بدین جهت جرأت یافته و نیرو گرفته و با تمام قوای خود بر آشوریان تاختن بردند. ملکه سمیرامیس نیز با دلاوران و مردان خود، سر راه بر آنان بگرفت. جنگ مغلوبه شد. بلایا و شداید از هر طرف در رسیدند. و فیلان هند به سواران آشور حمله برده و شتران رو پوشیده بر میدند و پشت گردانیدند و چیزی نگذشت که لشکر آشور به سختی هزیمت گرفتند و متفرق شدند، و هندیان پیروزی یافتند و غنایم وافر به چنگ آوردند. ملکه سمیرامیس نیز زخم نابکاری برداشته ولی به واسطهٔ مرکبی سبکرو و تیزگام از میدان به در رفته و پس از آن همه سطوت و نخوت، با ذلت و رخوت، خود را به کشور خود رسانید، و پس از این به جای خود نشسته و از پرخاشجویی دست کشید ولی دیگر نتوانست در گلگشت‌ها و نزهتگاه‌هایی که برای خودش ترتیب داده بود، لذتی بردارد. زیرا روزگارش کوتاه شده و بنا بر اقوالی به دست پسر خود (نیناس) [۴۰] که بعد جانشین او گشت، کشته شد. این بود سرگذشت این ملکهٔ بزرگ و چنین سپری شد روزگار سمیرامیس که به جنگ و خونریزی خوی گرفته و به فتوحات و جلب غنایم عادت یافته بود، و به کشور دیگران می‌رفت به طمع یغما، عوض اینکه کشور خود را منظم نموده و رعایای خویش را نیکبخت گرداند.^۱ [۴۱]

۱. در این قسمت، شیر آشوری با سر انسان و بال پرده، توسط بهار ترسیم گردیده که در آخر ترجمه، گراور شده است.

باب سوم

پادشاهی (نیناس) و زمامداری (سردنقول) و خرابی مملکت آشور، بار اول

پس از آنکه (نیناس)، مادر خود را چنانکه گفتیم به قتل رسانید. بر تخت مملکت آشور برآمد و زمام احکام را بر دست گرفت. جلوس نیناس بر تخت سلطنت هزار سال قبل از مسیح یا ۳۵۰ سال بعد از طوفان بود. و این نیناس شخصی بود شیریر، زشت سیرت، پست همت و ضعیف الرای که همواره به تن آسانی و انفراد گرویده و به حفظ حکومت و ناموس سلطنت اعتنا نداشته و بلکه روزگار خود را در اندرون قصر سلطنتی به خوش گذرانی و شهوت رانی مصروف می داشت. بدین واسطه ملت او را دشمن داشته و حقیر شمردند و درباره او سخنان تحقیرآمیز و زشت گفتن آغاز نهادند و [نیناس] چون آنچه مردم درباره اش بدانست، اندیشه مند شده و از جان خود بیم کرده برای حفظ خود بر آستان و ابواب قصر سلطنتی پاسبانان برگماشت. و به حقیقت معلوم نیست که عاقبت کار او به کجا انجامید زیرا تاریخ در این موضوع چیزی برای ما نگذاشته است.

سپس به مدت هشتصد سال بر این بگذشت که ما نمی دانیم در این مدت چه وقایعی در مملکت آشور رخ داده است، زیرا مورخین چیزی در این باب ننوشته اند و ما هم چیزی نمی نویسیم. فقط گمان می رود که اکثر پادشاهانی که در این مدت بر مملکت آشور مستولی شده اند، صاحبان مآثر و فضایی نبوده و همه چون نیناس، اوقات خودشان را به رذایل [۴۲] و شهوت رانی می گذارنیده اند و وجودشان قابل ذکر و شهرتی نبوده است.

بعد از این، زمامداری ملک را سردنقول عهده دار شده و او جوانی خوشرو و زیبا بود لیکن سستی و تن پروری، او را از مملکت داری مانع شده و از تهیه آسایش حال رعایا و برابری باز داشت و روز و شب عمر او در مستی و رامش می گذشت. و به نشستن با زنان و صحبت کردن آنان و خوی گرفتن به عادات و اخلاق نسوان دل خوش بود. و عجب تر این است که بیشتر اوقات به لباس زنانه درآمده و با این هیئت و صفت مضحک در میان زنان نشست و با آنان در غزل سرائی و ترانه پردازی، هم آوازی می نمود! از این رو در چشم مردم خوار و ناچیز شده و بیشتر خلق او را دشمن گرفتند. در این هنگام دو نفر از روسای بزرگ لشکر او که یکی ارباسیس رئیس عساکر بلاد مدی [مادها] که در آن اوان تابع آشور بود و دیگری (بیلیزیس) سردار سپاهیان شهر بابل و مضافات بود، به نفور

ملت از این پادشاه اعتماد نموده و با یکدیگر هم عهد شدند که بنیان سلطنت او را برهم زده و بر مملکت آشور استیلا جویند. لهذا علم یاغیگری برافراشته و چهل هزار مرد جنگاور گرد آورده و بر شهر نینوی هجوم کردند و پس از زد و خوردی، شاه را محصور نموده و راه فرار او را مسدود ساختند. سردنفول چون خود را محصور و راه فرار را مسدود دید و خویش را در معرض گرفتاری یافت و از نجات نومید گردید، سخت بیمناک شد. دانست که اگر زنده دستگیر شود به بندگی خواهد افتاد. در این موقع تمام مساعی را بی فایده یافته و جز اینکه تمام ذخایر و خزاین و اموال خود را که دستش بدان رسید، در صحنه بزرگی جمع نموده و از آن یک توده تشکیل داده و آن را آتش زده و تمام آن اموال و خود و هرکه [۴۳] در قصر با او بود از زنان و کنیزان و پرستاران طعمه آتش شدند. این واقعه هولناک در سنه ۷۶۰ ق.م اتفاق افتاد.^۱

مملکت آشور بار اول بر این گونه روزش به سر رسید و در دست شرکاء این دسیسه، تقسیم گردید. ارباسیس مذکور زمام کشور مدی [مادها] را در دست گرفته و خود را شهریار خوانده و استقلال خویش را اعلان کرد. و بیلزیس نیز بر شهر بابل و مضافات آن دست یافته و خود را پادشاه بابل نامید تا سنه ۷۴۷ ق.م.

از سردنفول تنها پسری مانده بود به نام (فول) و از ملک پدر همان شهر نینوی برای [او] باقی مانده و در آنجا به تخت ملک نشست و از سنه ۷۵۹ قبل از مسیح تا سنه ۷۴۲ حکمرانی می نمود و او همان کسی است که در ایام پادشاهی (منحیم) یکی از ملوک بنی اسرائیل، بر اسرائیلیان تاخته و پس از پیروزی یافتن، هزار وزنه طلا از (منحیم) مذکور گرفت، بدین شرط که از خاک، اسرائیل مراجعت نماید.

و پس از فول مزبور، فرزند او (تغلت فلاصر) از سنه ۷۴۲ تا سنه ۷۲۴ بر نینوای فرمانروائی کرد. این پادشاه مردی بود شجاع با هیبت، بیروزمند در جنگها مخصوصاً در حروبی که با ملوک (سوریه) [۴۴] و اسرائیل برپا داشت. و اوست که با (آحازبن یوثام) یکی از ملوک یهود همراهی کرده و به مهمات و لشکر در جنگهایی که با آرامی ها داشت او را یاری نمود و دمشق را فتح کرد و مردمش را اسیر نمود.

۱. در این قسمت، تصویر یک سرباز آشوری توسط بهار ترسیم گردیده که در آخر ترجمه، گراور شده است.

باب چهارم

چند تن از مشاهیر پادشاهان آشور

شلمناصر، پسر تغلث فلاصر در سنه ۷۲۴ قبل از مسیح به تخت نینوی جلوس نمود. این پادشاه بسی جبار و بااقتدار بود و با ملوک (سوریه) جنگ کرده و شهر (صور) را مدت مدیدی در میان گرفته و بالأخره از تصرف آن شهر عاجز شد. و پادشاه اسرائیل (هوشع) به شلمناصر جزیه می داد. و او بود که ده سبط از اسباط اسرائیل را اسیر کرده و به آشور آورد و جمعیتی از اهالی آشور را به شهرهای (سامره) از خاک اسرائیل، جای داده و نسب طایفه سامریان به آنان منتهی می شود.

[۴۵] پسر شلمناصر، سخاریب در سنه ۷۱۲ قبل از مسیح به جای پدر نشست و در جنگها و تاخت و تازهای پی در پی، از پدر پیروی نموده و با یهود جنگ نموده و بر پادشاهان مصر و حبشه پیروزی یافته و شهرهای آنان را میدان ساخته و تا مدت مدیدی در آن کشور به یغما پرداخته و غنایم بی شمار و اموال بی پایان به چنگ آورد. سپس در ایام ملک (حزقیای) شهر قدس را محاصره نموده و قبایل یهود را تهدید کرده و کار را بر آنان تنگ گرفت. در این موقع خداوند، فرشته فرستاد و در یکی از شبها از لشکر او ۱۸۵۰۰۰ صد و هشتاد و پنج هزار نفر را هلاک گردانید. بنابراین، هزیمت جسته و با شکستگی و مقهوریت به کشور خود مراجعت نمود و پس از ورود به نینوی بناهای تازه و عمارات نوی بنیاد نهاد. تا اینکه اتفاقاً روزی که سخاریب پادشاه در بتخانه خود در مقابل خدای خود سجده نموده بود، دو تن از پسران او درآمده و او را به قتل رساندند، اما از این حرکت خود کامی نبردند زیرا ناچار شده به طرف ارمنستان فرار نمودند و تخت و تاج آشور را برای برادر خود (اسرحدون) باقی گذاشتند.

پروفسور لیرد انگلیسی در این اوقات صورت سخاریب پادشاه را با بعضی مجسمه‌ها و صورت‌های دیگر در خرابه‌های شهر نینوی کشف نموده و الآن در موزه عتیقیات لندن موجود است و می‌گویند صورتی که در شرقی بیروت، مقابل نهر کلب بر سنگ کنده شده است صورت سخاریب مذکور است.

[۴۷] اسرحدون بعد از قتل پدر بر تخت نشست (۷۰۳-۶۶۷) قبل از مسیح. در سنه ۶۸۰ بر بابل و سایر مضافات و توابع آن مستولی گردید و چون قوت و شوکتی به سزا یافت، لشکری بزرگ آراسته و به سوریه تاختن برد و چون نیاکان خود با ملوک آن

سامان جنگ در پیوست و آنان را مقهور نموده و در دایره طاعت و فرمان خود در آورد. سپس به سوی فلسطین یورش برده و پادشاه آن (منسی بن حزقیا) را اسیر نموده و گروهی از مردم کشور خود را برای اقامت در شهرستانهای (سامره) کوچ داد. و از مشهورترین پادشاهان بابل «نبوخذ نصر» اول است که در سنه ۶۰۵ قبل از مسیح بر تخت سلطنت نشست. (نبوخذ نصر) پادشاهی بزرگ با قوه و شوکت بود و ثروتی فراوان داشت، و اندیشه جز کشورستانی و وسعت کشور و ترکتازی و پرخاشجویی در سر نداشت، و بدین واسطه به درجات بلند جاه و جلال و فخر و نامداری مایل شد و او بود که بر شهرهای نمود مسلط شده و شهر (قدس) را فتح کرده و (یهویاکیم) پادشاه یهودا را اسیر نموده و تمام ملت یهود را به اسارت برده و پادشاه آنان صدقیا را کور کرده و اسیر نمود و شهر قدس را آتش زد. و نیز پس از سیزده سال محاصره، شهر صور به دست او مفتوح گردیده و فرمان او را گردن نهاد، سپس به مصر تاخته و بر آن ملک نیز غلبه یافته و غنایم فراوانی به چنگ آورده و صرف تزیین و آبادانی شهر بابل نمود و نیز بر اهالی مصر خراجی بست که هر ساله به بابل پیردازند و در آنجا نواب و عمال برگماشت.

نبوخذ نصر چون خود را از هر جهت کامیاب یافته و دیهیم کامروائی را بر فرق خود استوار دید، مغرور شده [۴۷] و از کثرت غرور به جاه و جلال خود، سرکشی آغاز نهاد و جباریت پیشه ساخته و به اندازه بر کبر و نخوت خود افزود که خود را در شمار خدایان دانسته و به ملت امر نمود که او را پرستش نمایند و به مجسمه که از طلا برای خود ساخته بود سجده برند. و چون چنین کرد؛ خداوند، مریضی بر او مسلط نمود که او را دیوانه کرده و تصور نمود که به صورت گاوی درآمده و بدین علت سر در بیابان نهاده و مدت هفت سال در جنگلها و کوهها متواری می‌زیست و در مدت غیبت او ملکه (نیتوکریس) زوجه او امور ملک را به عهده داشت و نبوخذ نصر پس از این مدت تائب شده و به راه راست بازآمده و یک سال دیگر حکمرانی نمود و در سنه ۵۶۲ قبل از مسیح فرمان یافت.

پس از او پسر او (اوایل مروذخ) به تخت نشست. این پادشاه دانیال پیغمبر را دوست می‌داشت و او بود که (یهویاکیم) پادشاه یهودا را از زندان آزاد کرده و او را بر دیگر سلاطین معزول که در بابل بودند برتری داده و مکان اول را بر سر سفره خودبه او مبدول داشت.

عاقبت کار این پادشاه این بود که در یکی از جنگ‌هایی که ایرانیها و مدیها به سرداری کورش، «کیخسرو» با او نبرد دادند، کشته شد و مدت حکم او سه سال بود. پس از او پسر او (بلشاصر) به تخت نشست و او همواره به رامش و ناز و نوازش سرگرم بود و به فرمانروائی اعتنائی نگذارده و از احوال رعایا پرسشی نمی‌نمود و روزگار خود را به میهمانی‌ها و خوشگذرانی‌ها گذرانیده و بدین جهت زمام امور کشور را به دست ملکه (نیتوکریس) سپرده و ملکه مزبوره در ملکرانی از او نیابت می‌نمود و مشارکت می‌کرد و مدت بیست سال بدین منوال گذشت. و در اواخر این مدت، یک روز چنین اتفاق افتاد [۴۸] که بلشاصر ولیمه شایانی داده و خوان ناز و نوشی نهاده و به قدح پیمائی سرگرم شده. در این موقع امر نمود، ظروف طلائی که (نبوخذ نصر) پدرش از پرستشگاه اورشلیم یغما کرده بود حاضر ساختند و با آن ظروف به باده‌نوشی پرداخت، در این هنگام دستی نمایان شده و بر دیوار، بعضی کلمات نامفهومی نوشت. بلشاصر و جمع اهل بزم از این نوشته مبهم به دهشت افتاده و ساحران را گرد آوردند که آن را خوانده و تفسیر نمایند. و چون ساحران نیز از قرائت آن خط عاجز شدند، دانیال پیغمبر را احضار نموده و از او درخواست نمود که پرده از روی آن راز پوشیده براندازد و پس از آنکه پیغمبر، پادشاه را از آلوده نمودن نام خداوند به پلیدی‌ها سرزنش نمود چنین تفسیر نمود که معنی این خط این است که به زودی پادشاه و بلکه زندگی را بدرود گفته و مملکت نیز از خاندان آنان خارج شده و به دست پارسیان خواهد افتاد. و در همان شب دو نفر از اشراف مملکت که شاه به آنها بد کرده [و] زیان رسانیده بود شورش کرده و بلشاصر در این میان به قتل رسید. و پس از او (لابورا سوارخاد) پسر او تا مدت یک سال سلطنت کرده و سپس مملکت آشور به دست (سیاکسار) دوم که داریوش مدی و پسر (آسی تیاژ) باشد افتاده و در سنه ۵۳۸ قبل از مسیح دولت آشور بدین طریق منقرض گشت [۴۹].

باب پنجم

(دیانت آشوریان و فنون آنان)

آشوریان ستارگان را پرشش نموده و محترم می‌دانسته‌اند. و بعضی از افراد مردم را به خدائی می‌پذیرفته‌اند و از برای هر ستاره بت مخصوصی داشته‌اند. از آن جمله، بت معروف به (بعل) که ملکه سمیرامیس پرستشگاه بزرگ را که سابق ذکر شد، به نام او ساخت. و بعل بزرگترین معبودات آنها بوده و او را خدای بزرگ زمین می‌خواندند زیرا بعل مزبور در نزد آنها کنایه از خورشید بوده است.^۱

و نیز از جمله معبودات آنان (نسروخ) بوده یعنی کرکس بزرگ یا نسر بزرگ. و معبود دیگری داشته‌اند که به شکل ماهی بوده است. و نیز آشوریان ملکه سمیرامیس را می‌پرستیده‌اند و از برای [او] مجسمه‌ها و تمثال‌هایی ساخته بودند به هیئت کبوتر، چه که گمان می‌کردند که ملکه مزبوره پس از مردن به صورت این پرنده درآمد است. و نیز آشوریان به صنایع و انواع فنون آگاهی کاملی داشته‌اند. و بناهای آنان چون بناهای مصریان عالی و بزرگ بوده است. [۵۰] و در عمارت خود آئینه‌بندی و تذهیب و نقاشی و کنده‌کاری استعمال می‌کرده‌اند. و آنها بودند که زیج‌ها و آلات تعیین حرکات کواکب را اختراع نموده و آن را درک کردند. و نیز در علم طب دستی قوی داشته‌اند. هرکس به مرضی مبتلا شده است او را آورده و در سر راه مردم می‌گذارند تا هرکسی را خود بدان مرض مبتلا شده باشد او را دیده و علت شفای خود را گفته و به همان دستور، او را معالجه نمایند. و به همین واسطه به غالب رموز علم طب پی برده و تجربه آنها در امراض و معالجات تکمیل می‌شد تا درجه [ای] که در این فن ترقی کرده و در کمال خوبی آن را فرا گرفتند و اساس معالجات مفیده را بر لوح‌ها نوشته و در برابر مجسمه خدای طب می‌آویختند [۵۱].

۱. در این قسمت، «صورت پادشاه آشور» توسط بهار ترسیم گردیده، که در آخر ترج مه، گراور شده است.